چند شعر چاپ ناشده
از لیلا صراحت روشنی

به کوشش فروغ کریمی

با سپاس از:

خانم امینه روشنی

آقای اسمعیل وکیلی

و آقای شریف سعیدی*

ای یار ترانه کن غم تلخ مرا
گلبانگ زمانه کن غم تلخ مرا
باید که بهانه یی بود گفتن را
این بار بهانه کن غم تلخ مرا

ایا کابل شبانت را سرایم
شکوه آسمانت را سرایم
غرور کوهساران بلندت
غم آواره گانت را سرایم

ایا شهر غرور و شور و مستی
که بر دست تبه کاران شکستی
تمام زخم هایت بی دوا ماند
تبه گشتی به خاک و خون نشستی

دوچشمم ابر بارانیست، کابل
لهیب درد حیرانیست، کابل
زلبهایم سرودی گر بجوشد
نوای تلخ ویرانیست، کابل

...

آنک

دروگر ها

باقلب هایی

از سنگ

از آژنگ

و داس هایی

آتش رنگ

شتابناک میروند

به سروقت خوشه های سبز

و پلک های آفتاب

می افتد روی هم

شرم آگین

ماه

میگریزد

ستاره ها

پنهان می شوند

جوانه ها

می میرند

می میرند

می میرند

لیلا

لیلا خورشید دلت را پوشیده ابری توفانی
آسمان هر چه باریده در جانت کرده زندانی
آسمان هرچه باریده دشت تن تو نوشیده
از کویر چشمت اما چشمه ساری نه جوشیده
هر چه سرودست باران آهنگ مهربانی را
برگوش هایت رسانده شور و حال جوانی را
اما افسوس یک توفان یک ابر تلخ بی باران
منزل گزیده در جانت بی پیغامی از بهاران
بشکن سکوت درونت بخروش بخروش بخروش
بس کن دگر برده باری ای آتشفشان خاموش

بهار سوگوار

من از دیار لاله های داغ دار می رسم

من از بهار سوگوار می رسم

کتیبهء دو چشم من

خلاصه هزار داستان غمسرشت فاجعه ست

من از دیار کاج های بی بهار می رسم

که دست های سردشان

در دعا

تا خدا

خشک مانده است

من از جهنم گناه

زسرزمین شعله و شرار می رسم.

تاراج

عاقبت

تندیس نامرد را

در چهارراه باورم تراشیدی

وخدا

گم شد

این آتشگاه را کی باز خواهد افروخت

این آتشگاه را کی باز

پاس خواهد داشت

سردار فاتح سرما

سوار بر اسپ ظلمت

پی تاراج ستاره ها آمده است.

گفتم که سرود شو چمن را بسرای
یا این که شراره شو وطن را بسرای
اکنون که زسوختن به جان آمده ام
ققنوس شو و نوای من را بسرای

دیوانه گی چرا زدلم رخت بسته است؟
میل گناه خسته و درهم شکسته است
گویی تو مرده یی و سزاوار توبه ام
در چشم ذهن خویش نمودی عجوبه ام

بار سنگین

می کشد آخر مرا این بار سنگین است ای دوست
این سکوت آتشفشان بغض خونین است ای دوست
می کشد آخر مرا این ابر دلتنگ درونم
ناله‌ء افسرده در نایی غم آیین است ای دوست
قصه های زرد پاییز دلم شنو خدا را
قصه ء غم را شنیدن، گاه شیرین است ای دوست
می کشد آخر مرا این غربت و بی همزبانی
بی کسی بی همنوایی، زنده گی این است ای دوست
گربیایی آفتاب از مشرق شادی برآید
گرنیایی روز ها چون شام غمگین است ای دوست
کوله بار درد ها آزرده کرده شانه ام را
می کشد آخر مرا این بار سنگین است ای دوست

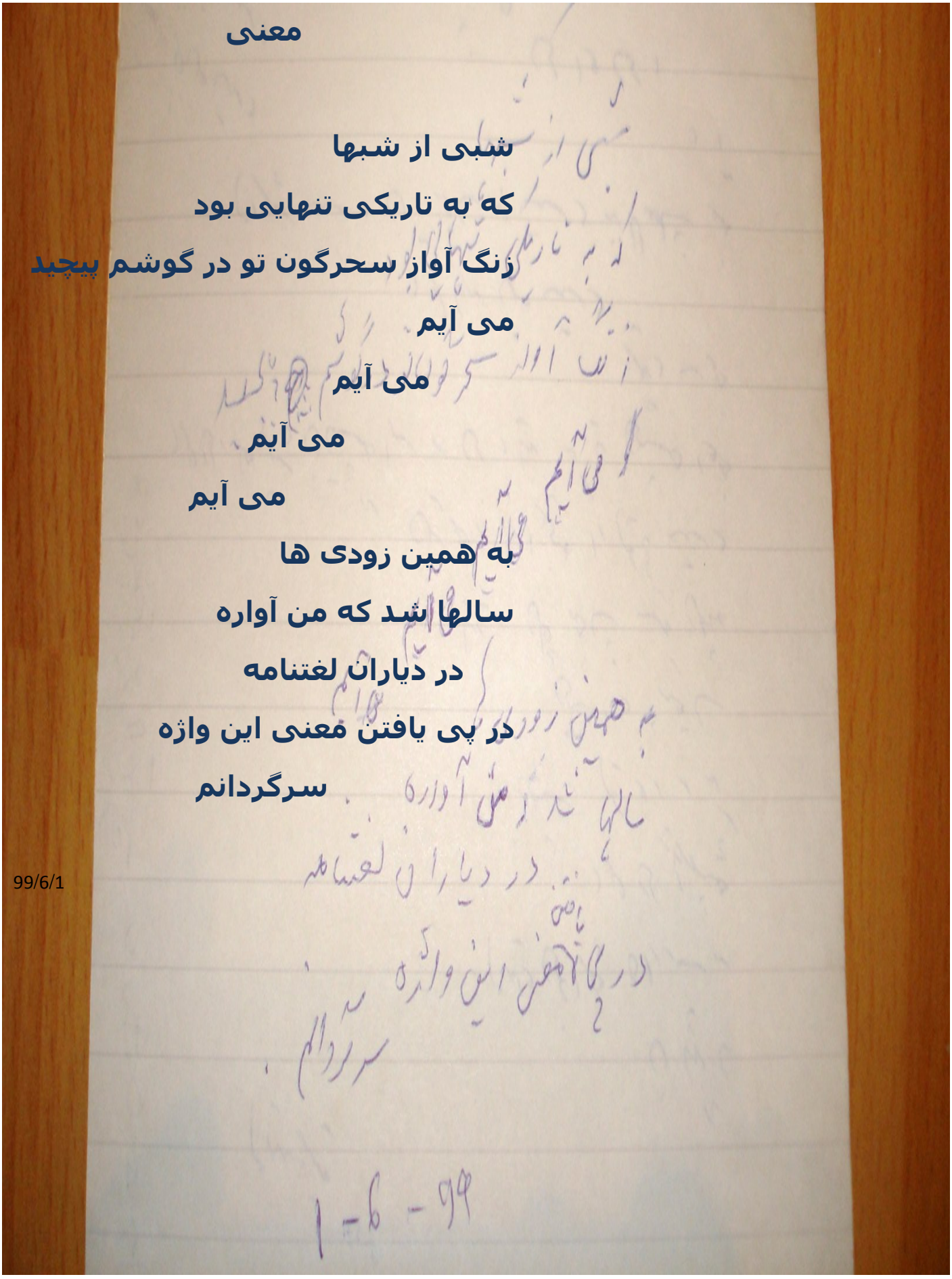

معنی

شبی از شبها
که به تاریکی تنهایی بود
زنگ آواز سحرگون تو در گوشم پیچید
می آیم
می آیم
می آیم
می آیم
به همین زودی ها
سالها شد که من آواره
در دیاران لغتنامه
در پی یافتن معنی این واژه
سرگردانم

99/6/1

1-6-99

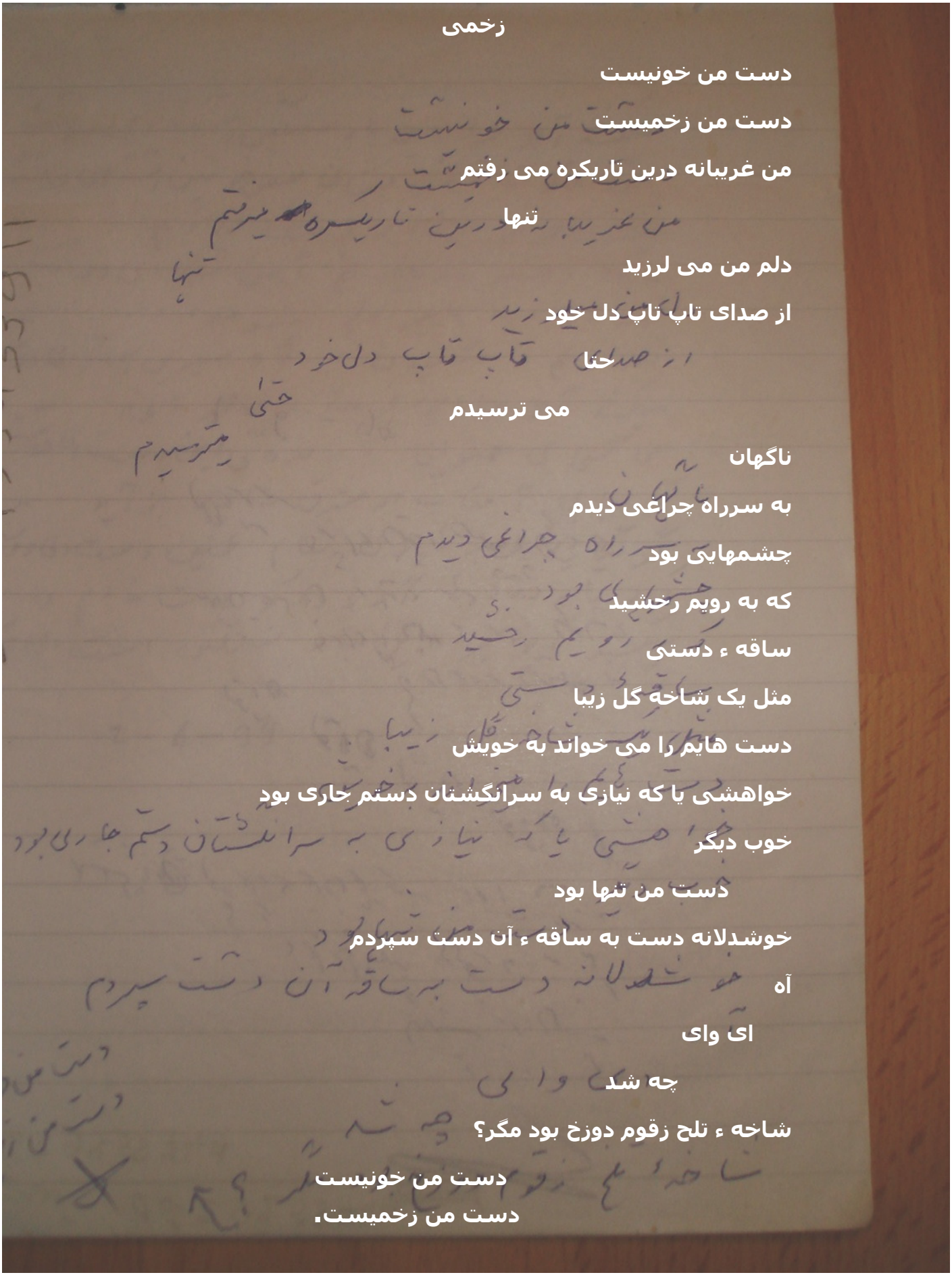

زخمی

دست من خونیست
دست من زخمیست
من غریبانه درین تاریکره می رفتم
تنها
دلم من می لرزید
از صدای تاپ تاپ دل خود
حتا
می ترسیدم
ناگهان
به سرراه چراغی دیدم
چشمهایی بود
که به رویم رخشید
ساقه ء دستی
مثل یک شاخه گل زیبا
دست هایم را می خواند به خویش
خواهشی یا که نیازی به سرانگشتان دستم جاری بود
خوب دیگر
دست من تنها بود
خوشدلانه دست به ساقه ء آن دست سپردم
آه
ای وای
چه شد
شاخه ء تلخ زقوم دوزخ بود مگر؟
دست من خونیست
دست من زخمیست.

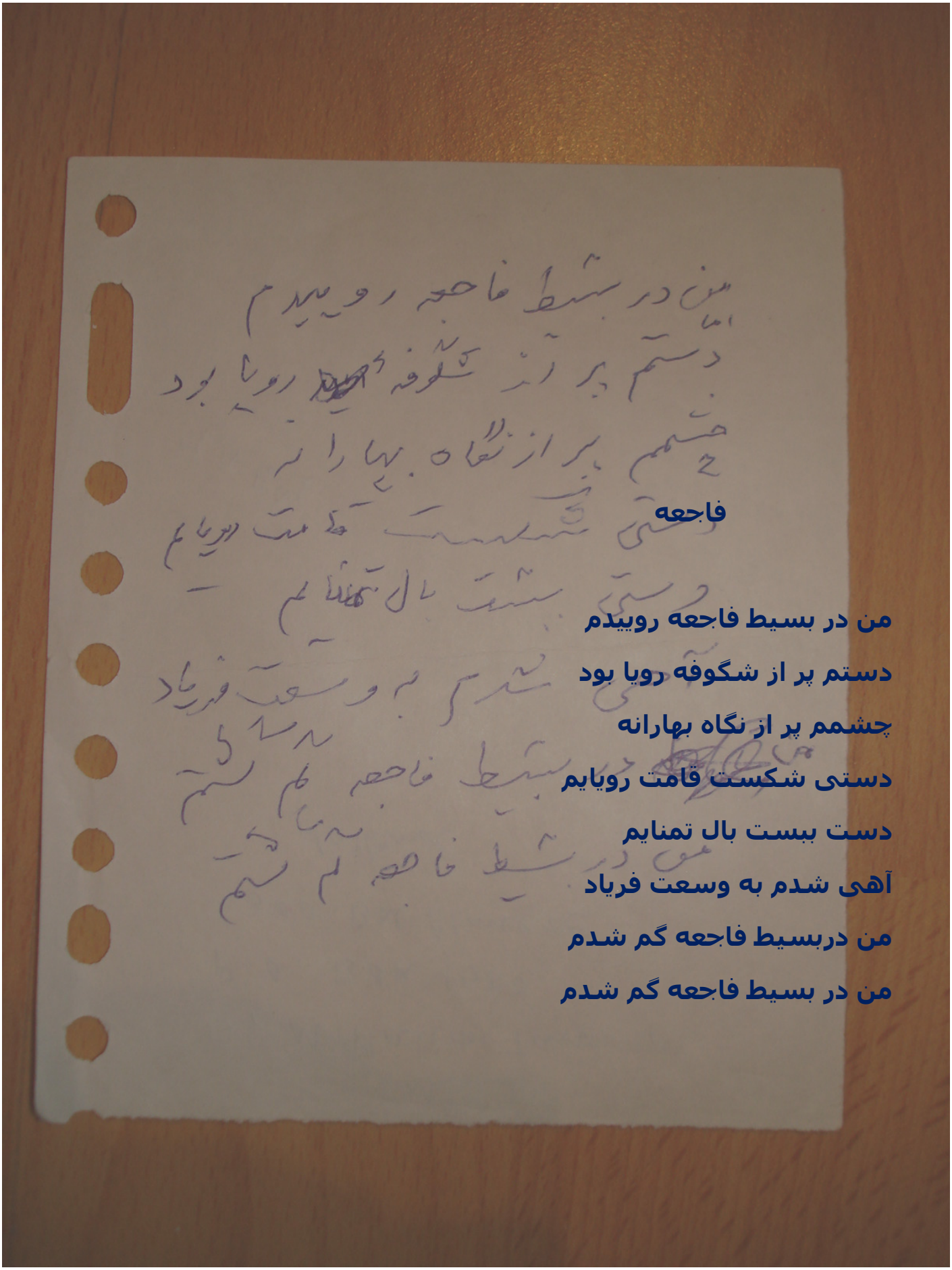

فاجعه

من در بسیط فاجعه روییدم

دستم پر از شگوفه رویا بود

چشمم پر از نگاه بهارانه

دستی شکست قامت رویایم

دست ببست بال تمنایم

آهی شدم به وسعت فریاد

من دربسیط فاجعه گم شدم

من در بسیط فاجعه گم شدم

شعر زیرین در هیچ کدام از دفتر های شعری لیلا صراحت روشنی به چاپ نرسیده است. امکان دارد که این شعر، قبلاً در یکی از نشریات به نشر رسیده باشد، و اما چون در ین باره اطمینان نداشتم شعر را در کنار دیگر شعر های چاپ نشده گذاشتم.

برای دل دریا

برای استاد بزرگوار لطیف ناظمی به خاطر

پنجاه و پنجمین سالگرد تولدش

در تداوم تصادم فصل های دیوانه
کبوتران گمشده در گردباد ها
بی تاب
از جهنمی به جهنم دیگر
پرتاب می شوند
خاموش.
آنکه باران را صدا میکند
گلوی تشنه ء توست.
...
در تداوم لجاجت شب وقیح
درگیر با سیاهترین کابوس
رویای بامداد
"از ظلمتی به ظلمت دیگر"
فرو میرود
آنکه ضخامت تاریکی را میبرد
آذرخش نگاه توست
...
در تداوم دست درازی آتش و دود
شهوتناکترین شعله ها
در آغوش می کشند
اندام باغ را
و بستر معصوم گلها را می آلایند
اوراد دفع خیل شیاطین
که از ظلمات خاک سوخته میرویند،
بالا بلند سپیدار های صدای توست.
...

در تداوم مسخ سازی ایمان

غرقه در خون جنازه ء عشق

از کوچه های یخ زده ء دلها

عبور میکند

وخواب های خاکستری را

تعبیری نیست

جز تداوم یلدا های نشسته در باور.

تپنده ترین دریا

دل توست

که آیه ء مقدس بودن را تلقین میکند

فردا را

قد قامت نماز پگاهی را.

لیلا صراحت روشنی

---

*یادداشت: این شعر ها به احتمال زیاد، قبلاً به چاپ نرسیده اند و در واقع، آخرین یادگار های شاعر اند که بدون شک برای همه ی دوستان و دوستداران شعر او بسیار پر ارج و پربها می باشند. از داکتر امینه روشنی و همسر فرهنگ دوستش، داکتر اسمعیل وکیلی باید سپاس گذار بود که در نگه داری این یادگار ها تلاش ورزیده و اکنون برای نشر آن ها آماده گی نشان داده اند.

قابل یاد آوری می دانم که در بازنویسی و گزینش شعر ها و سروده های قابل چاپ و هم چنان انتخاب عنوان برای تعدادی از شعر ها، دوست گرامی و شاعر توانا آقای محمد شریف سعیدی با من همیاری نمودند که از ایشان سپاسگذاری می کنم.